

وظیفہ مردم نسبت بہ حجاج و

وظیفہ حجاج نسبت بہ مردم

## فهرست

- ۳ ..... توصیفی از حج
- ۴ ..... حج؛ مقام یگانگی با حق
- ۶ ..... حج؛ عهدی بین خدا و بنده
- ۷ ..... وظایف مردم در رابطه با حج
- ۷ ..... مراحل حج
- ۹ ..... وظیفه حاجی در حج نسبت به خود
- ۱۱ ..... آسراری از حج
- ۱۴ ..... تأثیر تکوینی حج بر تمام حاجیان و زائران حجج
- ۱۶ ..... وظیفه مردم نسبت به حاجی
- ۱۹ ..... وظیفه حاجی بعد از حج نسبت به خود
- ۲۱ ..... حضور با تواضع محض
- ۲۲ ..... وظیفه حاجی بعد از حج نسبت به مردم
- ۲۸ ..... سلام به پیامبر خدا در ابتدای ورود به خانه خدا
- ۳۲ ..... بقای اسلام، در احیای حج است

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### توصیفی از حج

در حج آیات بَيِّنَات برای انسان روشن می‌شود، خیلی خوب است روی آیات حج که در قرآن آمده؛ کار کنید. بنده فقط آیات ۹۶ و ۹۷ سوره آل عمران را می‌خوانم تا إن شاء الله تصور عزیزان تا حدی به موضوع نزدیک بشود و بتوانم حرفم را بزنم.

می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ، لَلَّذِي بِنَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»؛ اولین خانه‌ای که برای مردم تعیین شده است. - «خانه» جای امن است، جایی است که انسان می‌تواند راحت باشد - می‌گوید اولین خانه‌ای که برای کل مردم تعیین شد و مردم می‌توانند در آنجا امن باشند، مکه است. یکی از اسامی مکه «بَكَّةَ» است به اعتبار ازدحامی که دارد، اصلاً «بَكَّةَ» یعنی ازدحام. حالا این خانه چیست؟ صفت‌هایش را ببینید: «لَلَّذِي بِنَكَّةَ مُبَارَكًا» پر از برکت است؛ نمی‌شود کسی آنجا برود و بی‌برکت باشد.

بعد می‌فرماید: «وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»، و وسیلهٔ هدایت بشریت است، آیا به اعتبار اینکه مردم به مکه می‌روند و یا به اعتبار اینکه پرتو حاجی‌ای که

از «سیر من الحق» به «الی الخلق» می آید، به عنوان پرتو کعبه و سیله هدایت بشریت می شود، و بنده امید دارم بتوانم این مسأله را روشن نمایم.

ادامه آیه این است «فیه آیاتٌ بَیِّنَاتٌ» یعنی در آن نقطه یک آیاتی است که خیلی روشن است. یادتان باشد؛ چیز روشن را نمی توان تعریف کرد. مثلاً شما می توانید خیابان را تعریف کنید ولی نور را نمی توانید تعریف کنید، چون نور تعریف بردار نیست، فقط هست. چیزهایی که برای شما خیلی روشن است، هیچ وقت تعریف بردار نیست. مثلاً خوشحالی را شما نمی توانید تعریف کنید، چرا؟ برای اینکه خیلی مثل خودتان است. اما لباس خودتان را می توانید تعریف کنید، چرا؟ برای اینکه خیلی مثل خودتان نیست. حالا ممکن است بگویید: «پس اگر تعریف بردار نیست، یعنی چه که ما به زیارت حاجی برویم؟!»، همین جا روشن می شود؛ همین چیزی که تعریف بردار نیست، با نفس زیارت زائر بیت الله برای شما واقع می شود، إن شاء الله. پس بالاخره می گوید در این خانه که خانه همه مردم است و اولین خانه است، «فیه آیاتٌ بَیِّنَاتٌ» آیات روشنی از حقایق الهی هست.

### حج؛ مقام یگانگی با حق

دیگر چه صفتی دارد؟ می فرماید: «مَقَامُ اِبْرَاهِيمَ» همانطور که می دانید؛ مقام ابراهیم علیه السلام مقام مَحَلَّت است، «خلیل» است، یعنی مقام او مقام «یگانگی با حق» است. برای همین هم شما بعد از طواف که حجاب بین خودتان و خدا را به لطف الهی برطرف می کنید، می آید پشت مقام ابراهیم نماز شکر

می‌خوانید شکر عظیم در طوافی که رفع حجاب بوده‌است، اما چرا پشت مقام؟ برای اینکه به ابراهیم علیه السلام که اقتدا کنیم، آن یگانگی‌ای که با طوافمان می‌طلبیدیم، إِنْ شَاءَ اللَّهُ برایمان محقق می‌شود.

ادامه آیه این است: «وَمَنْ دَخَلَهُ، كَانَ آمِنًا» هر کس وارد این خانه بشود، «كَانَ آمِنًا»؛ اصلاً بنا را بر این گذاشتیم که در امنیت باشد. من به دوستانی که همسفر بودیم گفتم: شما فکر کنید در یک مسجدی در ایران بنشینید و یک زن هم پهلویتان جفتِ جفتِ شما طوری که مثلاً چادرش با شما در تماس باشد بنشینید، آیا می‌توانید نماز بخوانید؟! اصلاً حواستان می‌ماند یا ذهن‌تان به کلی از نماز و عبادت خارج می‌شود؟ اما گاهی در مسجد الحرام می‌بینید یک زن این طرف شماست، یک زن هم آن طرف شماست، یک زن هم جلوی شما، ولی عین خیالت هم نیست! چرا؟ چون معنویتِ زمین و زمان در آن حالت بر قلب انسان غلبه دارد، و این نکته یک چیزی است! شما یک نفر را هم نمی‌شناسید که قصد بیت‌الله کرده باشد و حج تمتع رفته باشد و حواشش به این چیزها باشد. طواف در موسم حج تمتع بسیار شلوغ است و دائم زن و مرد فشار می‌آورند و آدم را هل می‌دهند، اما گویا انسان در عالمی مافوقِ زن و مردی دارد زندگی می‌کند. در مسجد الحرام هم که نشسته‌اید و آمادهٔ اقامه نماز جماعت هستید، می‌بینید یک زن می‌آید این طرفتان می‌نشیند یکی هم می‌آید آن طرفتان می‌نشیند و شما هم عین خیالتان نیست. مقام امنی که این‌جا می‌گویند، یعنی اصلاً شیطان حکومت ندارد، الا اینکه خودمان در طلب آن باشیم، و گرنه خودش به خودی خود نمی‌آید. مثلاً شما ملاحظه کرده‌اید که در

ماه رمضان هیچ کس مشکل گرسنگی ندارد الا این که کسی همین طور به خودش اصرار کند که کاشکی گرسنه‌ام می‌شد کاشکی یک چیزی می‌خوردم، یعنی در ماه رمضان آدم اصلاً گرسنگی‌اش را شرّ نمی‌داند، مگر این که خودش بر شرّ بودن آن اصرار بورزد. در مسجد الحرام این نبودن و سوسه شیطان از ماه رمضان هم بیشتر است، هر چند شهرالله و بیت‌الله هر دو برای ما مقدس‌اند و شیطان را در آن مکان‌ها بسته‌اند.

### حج؛ عهدی بین خدا و بنده

این یک نمونه از آیات ینّات است که می‌توانید آن‌جا بیابید. خدا توفیق دهد بتوانیم آیات عظیم موجود در آن سرزمین را در آن مقطع زمانی ببینیم و باز گو کنیم تا حج را در بین جامعه بگسترانیم.

می‌فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» بر مردم است از طرف خدا، حجّ خانه‌اش. یعنی خدا این را به دوش مردم گذاشته‌است، تعهدی است بین خدا و مردم. می‌گوید بر مردم گذاشته‌است، «عَلَى النَّاسِ»، از طرف چه کسی؟ از طرف خدا، «لِلَّهِ»، یعنی یک تعهدی است بین خدا و مردم که بروند به طرف این خانه. مگر خدا با مردم تعهد نکرده‌است که عبودیت کنند؟! در آیه ۶۰ سوره یس می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ؟!»، مگر ای انسان تعهد نکردی شیطان را نپرستی و مرا پرستی؟ حالا می‌گوید: باید مردم حج کنند؛ «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» هر کس می‌تواند. «هر کس می‌تواند» یعنی هر کس بتواند حرکت

کند و بعدش هم بتواند رسالتی را که بعد از حج به عهده‌اش می‌گذارند بفهمد و انجام دهد؛ که عرض من روی این قسمت است.

آخر آیه هم عجیب است، می‌فرماید: «وَمَنْ كَفَرَ، فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ». شما باورتان می‌آید آخر این چنین چیزی باشد؟! می‌گوید کسی که کافر است، خدا از او غنی است. یعنی اگر کسی حج را بتواند انجام دهد ولی نرود، کافر است. بعد هم می‌فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» یعنی تو دیگر به درد نمی‌خوری. آخر آیه خودش بحث می‌برد.

### وظایف مردم در رابطه با حج

این جلسه را به زاویه خاصی که بیشتر نسبت به حج و وظایف مردم نسبت به حج و حاجی مطرح است اختصاص داده‌ایم.

اصلاً تصویری که باید داشت نسبت به حاجی‌ای که از بیت‌الله برمی‌گردد، خیلی مهم است، و وظایف مردم نسبت به زائر بیت‌الله وقتی برمی‌گردند نیز مهم است، که ان‌شاءالله مقداری به آن می‌پردازیم. ولی ابتدا باید یک فضای کلی را خدمتان عرض کنم که آن عبارت است از:

### مراحل حج

۱- یکی اینکه «انسان چگونه خود را آماده کند که حجّش قبول بشود؟»، این بحث بسیار بحث مهمی است ولی ما در بحثهای امروزمان نباید به این پردازیم، چون این به آنهایی که می‌خواهند مکه بروند مربوط است؛ باید روی این قضیه خیلی کار کنند، امثال کتاب‌های «المراقبات»

قسمت ذیقعده و ذیحجه کمک می کنند. و یا کتاب‌های «صه‌های حج» و «جرعه‌ای از بیکران زمزم» از آیت‌الله جوادی آملی، و یا کتاب «حج عارفان» از آقای رحیم کارگر، تذکرات خوبی در این امر دارند.

۲- بحث دومی که باید مطرح بشود این است که «پس از برگشتن از بیت‌الله حاجی چه وظایفی دارد؟»، این خیلی مهم است. حاجی یک وظایفی نسبت به خودش دارد، زیرا که برگشت از بیت‌الله، سیر از خداست به سوی خَلق، به اصطلاح؛ «سیر من الحق بالحق فی الحق مع الحق الی الخلق» است، به اعتبار این که در این سیر با حق بسر برده. یک وظایفی هم حاجی نسبت به مردم دارد. پس این قسمت دوم که دربارهٔ وظیفهٔ حاجی است بعد از برگشتن، یکی نسبت به خودش است، یکی هم به عنوان کسی که در این سفر با اسلام جامع روبه‌رو شده است باید یک کاری بکند که فرهنگ توحیدی در جامعه جاری بشود. خودِ بحث نشان می‌دهد چرا ما در این قضیه مصدع حضرات شده‌ایم، یعنی یک چیزی است که امروز به درد من و شما می‌خورد، کاری به آن بندهٔ خدایی که می‌خواهد به مکه برود ندارد، بحث آن جداست. بر همین اساس که وظیفهٔ حاجی نسبت به خودش و نسبت به مردم باید روشن بشود.

۳- نسبت به این قضیه، هم حج‌جایی که برمی‌گردند باید خیلی حساس باشند، هم مردم باید معنی برخورد با حج‌گزاری که از حج برگشته است را درست بشناسند و انتظاراتی را که خدا برای مردم در حاجی گذاشته است باید بدانند و بگیرند. یعنی شق سوم بحث این است که «مردم چه وظایفی نسبت به زائر بیت‌الله دارند؟». چرا که خدا الطاف بسیاری از طریق فرهنگ



حج به مردم می‌دهد؛ البته به شرطی که شخص حاجی مطرح نباشد، وگرنه همه این مسائل از بین می‌رود.

پس این سه قسمت را إن شاء الله به این امید عرض می‌کنیم تا تصور این مسأله که پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام مطرح می‌کنند که، با گزاردن حج، جامعه به مقاصد عالی‌اش می‌رسد، یک کمی روشن بشود.

### وظیفه حاجی در حج نسبت به خود

«حاجی باید حدّ خود را در این سفر شایسته ملاقات با خدا و شایسته ملاقات با امام‌زمان علیه‌السلام کند.» هر کسی که می‌خواهد به حج برود، باید خودش را برای زیارت خانه خدا آماده کند. در این مورد بحمدالله کتابهای خوبی هست، یعنی در این قضیه ما عرفا و فقها و استاد‌های اخلاق کم نداریم و خوب کار شده‌است. علماء به او دستور می‌دهند، و به او یاد می‌دهند و متوجهش می‌کنند که ای حاجی! شوق دیدار خدا را در خودت ایجاد کن، اصلاً قضیه این است که وظایفی را به عهده حاجی می‌گذارند که شوق دیدار خدا را در خودش ایجاد کند. و بقیه‌اش را خود زمین و زمان کمک می‌کند، این قسمت را فقط طرح می‌کنیم.

این که می‌گویند: «آن‌جا خانه امن خداست»، یعنی این که در آن‌جا راه و سوسه را می‌بندند. وقتی می‌گوید: «رکن یمانی دری است از بهشت که هرگز بسته نمی‌شود»، یعنی استثناء ندارد و برای همه باز است، الا اینکه کسی اصلاً حج نکند. حج یعنی «قصد کردن»، ممکن است کسی به طواف بیاید که دزدی کند، در این مورد نباید بگوییم رکن یمانی برای این هم

دری از بهشت است که بسته نمی‌شود، این باید برود کیف مردم را بزند، که رفت و زد. یعنی اصلاً قصد نکرده‌است که به این مکان و مقام بیاید، قصد کرده به محلی برود که کیفی را بدزد. این‌ها بحثش جداست، یعنی کسی که نیتش صرف حج نیست، به او چیزی نمی‌دهند. به همین جهت هم است که می‌گوییم: اگر بنده این توفیق را داشته‌باشد که به طرف خانهٔ امن خدا برود، دیگر خدا در خانهٔ امنش او را می‌پذیرد. برای همین هم در دستورات دین داریم: حق ندارید که آنجا از «یأس» و «این‌که خدا من را نمی‌بخشد» حرف بزنید. در روایت داریم بزرگترین گناه کبیره این است که حاجی از حج برگردد و گمان کند خدا او را نبخشیده‌است، این بدترین برخورد با خداست. چرا؟ چون در خانهٔ امن خدا رفته و به خدا تهمت زده‌است.

پس عرضم این است: «باید شوق دیدار حق را در خود ایجاد کند و به‌واقع در حرم امن خدا خود را شایستهٔ آیات بیّنات بیند». این از کارهایی است که همان اول باید بکند، سخت هم نیست؛ همین که خداحافظی می‌کند، اموالش را تطهیر می‌کند، یعنی خودش را آمادهٔ یک نوع مرگ می‌کند، بعضی از تعلقاتش را که به اختیار خودش است از دنیا قطع می‌کند، وصیت می‌کند، این تقریباً آمادهٔ ملاقات آیات بیّنات شدن است.

پس می‌توانیم این‌طور بگوییم: «اگر خود را آماده کرد، به هدایت الهی و رؤیت آیات بین الهی می‌رسد، چنین کسی به اسلام جامع رسیده‌است». همهٔ بزرگان می‌گویند که حج، همهٔ اسلام است به اضافهٔ چیزهایی که فقط مخصوص حج است. «باید آماده شود تا در طواف، هفت حجاب بین

او و پروردگارش برداشته شود، و جهت قلبش که طرف چپ اوست، فقط به طرف حضرت حق قراربگیرد.» چون باید شانه چپ او به طرف خانه کعبه باشد و با این حالت طواف را انجام دهد.

## آسراری از حج

فرهنگ حج، فرهنگی خاص است و هر حاجی ای که می خواهد به حج برود، باید خودش را آماده کند، و این آماده کردن هم خیلی طول می کشد. هر چند متأسفانه هنوز محقق نمی شود، اما دولت ایران کار خوبی کرده است که به کاروانها دستور داده اند ده جلسه صبح تا ظهر، باید حاجی را در ایران آماده کنید. ولی این آمادگی فقط در حد آداب حج است، برای همین هم به آنها می گویند وقت زیاد است. نه؛ وقت زیاد نیست، این وقت را داده اند تا باطن را آماده کنید و فلسفه حج و مسئولیت حاجی را بررسی کنید. آن چیزهایی را که در دل حج است باید فهمید.

خیلی عجیب است؛ می گوید: بزرگترین عمل در حج طواف است و در طواف، دیدن خانه مطرح نیست، طرف چپ یعنی جهت قلب باید به طرف خانه باشد. «یعنی چه!؟» و «چه سرّی در آن هست!؟»، در این جلسه طرح این مباحث وقت عزیزان را می گیرد. ان شاء الله وقتی کسی بخواهد حج برود، بیشتر انگیزه دارد که تا این مباحث مطرح بشود. «حاجی با احرام و طواف و سعی و وقوف در عرفات و مشعر و منا و رمی جمرات و قربانی، به مقامی می رسد که دیگر قلب او به لطف الهی در قبضه حق

قراری می‌گیرد.» این لطف عمومی است، شاید بگویید: «می‌شود استثناء داشت؟»، نه والله، الا اینکه بعد خرابش می‌کنند.

گاهی می‌گویند: «چرا آدم باید عرفان نظری بخواند؟ آخر عرفان نظری به چه دردی می‌خورد؟! بله اگر عرفان نظری بخوانید، هیچ کمالی در خود ندارید، یک ذره هم به خدا نزدیک نمی‌شوید، ولی نفعش این است که وقتی خدا تحفه‌اش را برای شما می‌فرستد، آن تحفه را می‌شناسید. گاهی حجاج تحفه خدا را به خوبی دارند اما نمی‌شناسند، و چون نمی‌شناسند ازدست می‌دهند. فکر می‌کند اتفاقی این همه در این محل و این مقام آرام است، ما می‌دیدیم که در کاروان هر کسی پذیرش معنویتش خیلی زیاد است اما خودش متوجه نیست. برای همین است که من همین‌جا تأکید دارم که متوجه باشید که قلبتان در قبضه حق قرار می‌گیرد و به اصطلاح «فانی فی الله» می‌شوید. می‌آمدند می‌گفتند: اصلاً تا برگشت به فرودگاه ایران، به فکر فرزندان و زندگی‌مان نبودیم، و این حالت را نمی‌توانستند تحلیل کنند.

اگر همین طواف نساء بحث بشود، کلی از عظمت حج روشن می‌شود. من می‌خواهم خیلی سریع از این چیزها رد بشوم. شما ببینید؛ اگر با نگاه حیوانی غذا بخورید، حیوانیتتان زیاد می‌شود. برای همین هم می‌گویند «بسم‌الله» بگو تا بر اساس انسانیت و معنویت غذا بخوری، یعنی جهت حیوانی‌ات در غذا خوردن بر تو غلبه نکند، جهت انسانی‌ات غلبه بکند. آری چون طبیعت حیوانی داری، غذا به بدنت بده، ولی با «بسم‌الله» و با ذکر و با احتیاط و با حرام‌نخوردن و با آرامش غذا خوردن، نگذار

حیوانیت غلبه کند. حالا در حج عجیب است؛ وقتی طواف کردی و «فانی فی الله» شدی، می‌گویی یک خطر بزرگ جلویت است، و آن این است که برای شهوت که در تو هست باید یک ترس بیشتری داشته باشی.

در تو نمرود است در آتش مرو و در روی باید که ابراهیم شد می‌گویی که باید طواف نساء بکنی که در حالت شهوت و ارتباط با همسرت، آن «طواف» و آن «فناء فی الله» که در طواف به دست می‌آید بر روح تو غلبه کند. بر همین اساس است که می‌گوییم: «حاجی با طواف نساء، شهوت حیوانی خود را فانی می‌کند و دیگر حتی در همسر خود، به اذن و شوق الهی تصرف می‌کند، یعنی تصرفمان دیگر توحیدی است و نه استکباری و از سر منیت.» نمی‌خواهیم حالا بحث کنیم، می‌خواهیم نوع نگاه را درست کنیم تا بتوانیم بحث را ادامه بدهیم. اسمش را «طواف نساء» گذاشته‌اند، ولی طواف همسر است؛ چون هر زنی و هر مردی باید این کار را بکند تا قلب او، محل ظهور توحید حق شود. «لا إله إلا الله» یعنی هیچ چیز جز آن معشوق ابدی و وسیع مطلق در قلب من تأثیر ندارد. یعنی از طریق این ذکر به آن مقام نائل شده‌اید. آیا اینها خودش سر نیست؟! ظاهراً باید برای رسیدن به توحید عکسش باشد؛ باید ما را در یک کلاسی ببرند و هیچ سنگی نشانمان ندهند و از توحید برایمان بگویند، بگویند خدا شکل ندارد «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و امثال این‌ها. ولی می‌بینید در حج برعکس است؛ یک خانه سنگی را می‌گذارند، می‌گویند: این بیت‌الله است، دورش بگردید. بعد می‌بینید تنها چیزی که ندارید، توجه به سنگ است، ولی به طور عجیبی سیر به حضرت حق دارید! خیلی عجیب است

که آن «لا إله إلا الله»ی که بعد از طواف خانه کعبه نصیب آدم می‌شود، هیچ کتاب و درس و ریاضتی نمی‌تواند به آدم بدهد.

## تأثیر تکوینی حج بر تمام حاجیان و زائران حجّاج

حالا در اینجا دو مسأله هست؛ یکی این که دین اسلام چه وظیفه‌ای برای مردم در رابطه با حاجی تعیین کرده‌است، و دیگر این که حاجی چه وظیفه‌ای نسبت به خودش و چه وظیفه‌ای نسبت به مردم دارد؟ چرا مردم نسبت به حاجی یا زائر بیت‌الله‌الحرام این وظیفه خاص را دارند که باید به زیارتش بروند؟ همان‌طور که می‌دانید؛ شما با رفتن به زیارت زائر بیت‌الله، در واقع به زیارت بیت‌الله رفته‌اید. و در اثر این زیارت و این ارتباط، هم یک تغییرات تکوینی پیدا می‌کنید، و هم یک تغییرات تشریحی. حاجی با زیارت خانه خدا یک تغییرات تکوینی می‌کند، یعنی ناخودآگاه آن‌جا یک روحانیتی نصیبش می‌شود؛ خدا آن‌جا خودش را خوب به نمایش گذاشته‌است. حالا حاجی‌ای که از بیت‌الله به سوی خلق آمده، یعنی سفر از حق و بالحق و فی‌الحق و الی‌الخلق کرده‌است. اصلاً کسی که برای انجام فرائض حج به آن سرزمین می‌رود، در آن شرایط ناخودآگاه قلب و روحش توحیدی می‌کنند. مثل معلم‌های ورزش که اگر برای حقوق هم که ورزش کنند، باز آدم محکمی می‌شوند. حج هم یک چنین مقوله‌ای است؛ همین که آدم وارد این میدان شد - البته قربة‌الی‌الله شرط اصلی‌اش است - تمام زمین و زمان در آن شرایط او را آماده می‌کند تا قلبش الهی شود. بر همین اساس است که می‌گوییم زائر، «بالحق» می‌شود. یعنی

روحانیت پیدامی کند. یعنی دیگر قلبش قلبی است که در قبضه حق است و شور حق دارد. شما می بینید گاهی خیلی سخت است یک «لا إله إلا الله» بگویید؛ چون قلب نمی گوید، تازه اگر هم بگوید آن ذکر را در سطح پایین می گوید. اما حج عجیب است؛ شما می بینید که رفته اید به ظاهر دور یک سنگ گردیده اید ولی تمام شرایط برای آسمانی شدن و اتصال به ملکوت فراهم است، و آنقدر این محسوس است که همه تحت تأثیر قرار می گیرند.

یکی از آقایان همسفر ما می گفت: «حقیقتش این است که من را، اقوام و خویشانم راهی مکه کرده اند، من اهل دین نیستم». از صحبت هایش هم معلوم بود که پیغمبر ﷺ را هم به عنوان پیامبر خدا قبول ندارد، رفته بود و تحت تأثیر آن شرایط می گفت: پیغمبر یک آدم زرننگ و باهوشی بوده؛ خوب این برنامه را جفت و جور کرده است. دوستانه به او گفتیم: تو یک کافر کاملی هستی، چون اصلاً نمی فهمید که خدای خالق انسانها؛ اینها را گفته است، می گفت: «پیامبر یک آدم خیلی باهوش بوده است». بعد آنقدر تحت تأثیر آن شرایط قرار گرفته بود که می گفت: انگار من هم دارم مؤمن می شوم! این از همان مسائل تکوینی است که در آن شرایط حاکم است. البته چون مبانی نداشت بعید می دانم بعداً هم این ایمانش را بتواند حفظ کند. بیچاره در رودربایستی با خانواده و اقوام و خویشانش آنجا آمده بود.

به عزیزان عرض می کردم: در مسجد الحرام، دنبال معنی نماز و حضور قلب و اینها نباشید، آنجا در این حد طلب داشتن، بی ادبی است، آنجا

بگوئید: خدایا! حقیقت سجده را به من بده، حقیقت رکوع را به من بده. حالا اگر بسیار تلاش کنیم که مثلاً «سبحان ربی العظیم و بحمده» یعنی چه، اینها که آنجا چیزی نیست. آنجا یک چیزهایی هست که اینها مقابلش چیزی نیست؛ همین که کعبه هست. بر همین اساس است که وقتی به دیدن کعبه می‌روید، تغییرات تکوینی پیدامی‌کنید، یعنی روحاً و وجوداً یک حقایقی نصیبتان می‌شود. حالا با این مقدمه می‌خواهیم عرض کنیم:

### وظیفه مردم نسبت به حاجی

شما از حاجی هم باید همین انتظار را داشته باشید. شما انتظار داشته باشید و خودتان را آماده کنید إن شاء الله از آن نور که در حج نصیب او شده است، بهره بگیرید. یک وقت هست آدم می‌گوید: مگر می‌شود یک آدم، آدم دیگر را متحول کند؟! نه؛ یک آدم نمی‌تواند آدم دیگر را متحول کند، ولی یک قلبی که از طرف خدا به سوی خلق مأمور است، می‌تواند. بر همین اساس است که گفته‌اند: «وظیفه مردم نسبت به زائر بیت‌الله الحرام این است که به زیارت او بروند و مدد‌های تکوینی و تشریحی از وجود او دریافت کنند». مثل همان مدد‌های که با زیارت بیت‌الله الحرام نصیب حاجی شد، و به همین جهت هم گفته‌اند: «هر کس به زیارت زائر بیت‌الله الحرام برود، مثل این است که به زیارت خود بیت‌الله رفته». عمده آن است که افراد با قلب حاجی در ارتباط باشند و نه با شخص حاجی.



ابتدا حضرت حق قابلیت حاجی را زیاد می‌کند تا به مقام عبودیت برساندش! بعد به مردم می‌گویند به زیارت چنین فردی بروید، که دیگر «خود»ی ندارد، او دیگر «ما» شده‌است، با زیارت او به زیارت ما بیاید. بنابراین ابتدا در این سفر و با انجام آن فرائض حاجی را از منیتش خارج می‌کنند، بعد می‌گویند بقیه بروند او را زیارت کنند، بدبخت کسی است که زیارت منیت کسی برود. همیشه دشمنان اسلام و شیاطین، حج را به دوره جاهلیت تعبیر می‌کنند؛ در دوره جاهلیت، منیتها مطرح بود. این که اگر در زیارت حاجی خودش مطرح بشود، به جهت آن است که شیطان می‌خواهد حاجی را به دوره جاهلیت برگرداند تا حج نتیجه ندهد. شیطان همیشه کارهای مهم را ازین می‌برد. اول گفتند ما منیت حاجی را از او گرفتیم، بعد گفتند اگر کسی به دیدن او برود، به دیدن بیت‌الله الحرام رفته‌است. اگر کسی به دیدن شخص برود، به دیدن بیت‌الله الحرام نرفته‌است.

به همین جهت، یک نکته‌ای که آنجا بحمدالله برایم روشن شد، تأثیر حج و مقام حاجی بود. من در صحبت‌های آیت‌الله جوادی «حفظه‌الله‌تعالی» و در کتابهایی که ایشان راجع به حج نوشته بودند، می‌دیدم ارزشی که ایشان برای شهدای حج قائلند، ظاهراً از ارزش شهدای جبهه بیشتر است. همان سالی که کشتار شهدا بود، خود ایشان هم آنجا تشریف داشتند. این برای من سؤال بود؛ که این شهدای جبهه به این بزرگی، از این شهدای حج کمترند؟! ما اینها را در جبهه می‌دیدیم، آدمهای کمی نبودند. بعد در سفر حج متوجه شدیم که نه؛ در یک مرحله‌ای از حج، حجاج بدون استثناء در

یک مقام فنا می‌روند. یعنی خدا قلبشان را در فضای شهدای کربلا می‌برد. کربلا یعنی «فناء فی الله»، آن حالتی را که کربلا دارد شما می‌بینید در حج هم هست. با این نوری که خداوند به قلب این عالم جلیل‌القدر انداخته است، شهدای حج را خوب می‌فهمد و این طوری برای آنها یک عظمت و جلالی قائل است. ممکن است بعد شما با یک حاجی روبه‌رو بشوید که شیطان، حجّش یا بعضی از قسمت‌های حجّش را دزدیده است، ولی در آن مرحله حج، آن وقتی که آنها شهید شدند، همان وقتی بود که مسلّم از عالی‌ترین مراحلی که یک انسان داراست؛ برخوردار بوده‌اند.

بنده خودم به دوستان هم‌ه‌اش توصیه می‌کنم که این نیتان را درست کنید و به زیارت حاجی بروید، اگر نه ضرر می‌کنید یعنی شخص را کناربگذارید، نیت زیارت بیت‌الله را داشته باشید، به دوستان عرض می‌کردیم که سعی کنید دو سه تا حاجی را با این نیت بروید زیارت کنید. این کارها بسیار بد است که اسم حاجی مطرح باشد و تابلو برایشان می‌نویسند که آقای فلانی و خانم فلانی! اصلاً رفته‌است بی کس بشود، حالا دارید کسش می‌کنید؟! گفت: «ما کسی در بی کسی دریافتیم». حالا این جا که نیتش را زیاد می‌کنند، خدا می‌داند چقدر ضرر به خودش و به جامعه می‌زند! که جای بحثش اینجا نیست، ولی به جامعه هم ضرر می‌زند. یعنی بالاخره این حاجی باید وظیفه‌اش را انجام بدهد، یعنی باید آنجا رفته باشد از خدا چیز گرفته باشد پیغمبروار به جامعه برگردد و استفاده برساند، و مردم هم باید از او انتظار داشته باشند که آقا! تو رفتی

سنت محمدی ابراهیمی «صلوات الله علیهما» را انجام دادی، همین طور رفتی و آمدی؟! مگر چنین حتی هم داری؟!

پس گفتیم حاجی ای که از بیت الله برمی گردد، مددهایی می رساند مثل همان مددهایی که با زیارت بیت الله به دست می آید. «لذا گفته اند که هر کس به زیارت زائر بیت الله برود، مثل این است که به زیارت خود بیت الله الحرام رفته است. عمده آن است که افراد با قلب حاجی در ارتباط باشند و نه با شخص حاجی، و حاجی هم فکر نکند که به زیارت شخص او آمده اند. وای اگر از حاجی هنوز فردیت و منیت مانده باشد!» که چنین کسی خودش و مردم را بیچاره کرده است. پس این نکته هم درست شد که وظیفه مردم این است که با زیارت حاجی، سنت حج را حفظ کنند و گرنه دنیا آخر می شود.

### وظیفه حاجی بعد از حج نسبت به خود

قسمت دوم این است که «وظیفه حاجی نسبت به خودش و مردم چیست؟». این است که متوجه باشیم وظیفه حاجی نسبت به خودش بسیار کار مشکلی است، چرا که «حاجی به مکه رفته و ذلت خود را دیده و به عبودیت رسیده و حالا مظهر تذکر الهی شده و به مقام «عبد» و «رسوله» رسیده است، خداوند حجاب بین خودش و حاجی را برداشته تا با خلوتها دائماً این رابطه پایدار بماند. حال که حاجی متوجه شد با سیر «من الحق إلى الخلق» وظیفه پیامبری بردوش دارد، باید در حفظ این رسالت بسیار کوشا باشد مثل خود پیامبر - که البته حفظ این ارتباط هم بسیار سخت است -».

همان‌طور که در بحث نبوت و امامت عرض شد؛ پیامبر ﷺ بسیار در تلاش بودند تا این ارتباط را به طور کامل حفظ کنند. گفت: «جگر از محنت قربم خون است» طرف فکر کرد اگر خون دل می‌خورد که به قرب الهی برسد، بعد که رسید، دیگر راحت است. آن عارف می‌گوید: حالا که به قرب رسیده‌ام، حفظ این قرب، بسیار زحمت دارد. شیرین بودنش یک طرف، زحمت‌هایی که برای حفظ کردنش دارد، جای خود دارد.

حالا شما به این روایت دقت کنید؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «اگر کسی نبود که به حج برود، بر امام واجب است تا کسانی را اجیر کند و به حج بفرستد تا حج تعطیل نشود». چرا؟! مگر چه مشکلی پیش می‌آید؟! باز یک روایت دیگری می‌خوانم، این روایت هم از امام صادق علیه السلام است؛ «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ» یعنی دین تا وقتی قائم است که کعبه قائم است. در این روایات حج و مسئولیت حجاج، در «برگشت از بیت‌الله به سوی مردم» روشن می‌شود. یعنی اگر که کعبه تعطیل باشد، سنت پیامبرانی که باید بروند و از کعبه نور بگیرند و در جامعه پراکنند و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را حفظ کنند. این می‌میرد، و چون حجاج از سوی خدا به سوی مردم می‌آیند تا فرهنگ توحید را در جامعه نگه دارند، و به همین جهت هم حاجی نباید کسی باشد که بعد از برگشت خیلی گرفتار نان و آبش باشد. این می‌گوید تو اگر به مکه می‌روی و بعد که برمی‌گردی خرج یک سال خود را نداری، بر تو واجب نیست به مکه بروی. یعنی اگر حاجی برگردد و رسالتش را فراموش کند و گرفتار نان و آب بشود، چرا باید به مکه برود؟! کسی باید به مکه برود که بعد از برگشت از حج

دغدغه نان و آب، امکان احیای سنت حج را از او نگیرد. یعنی مسئول است؛ باید به جامعه برگردد و یک هویت توحیدی را به جامعه بدهد.

## حضور با تواضع محض

این روایت خیلی برای بنده ارزش داشت که می‌گوید: «قبل از رسیدن به مسجدالحرام، حاجی باید یکی از دو کفش خود را در دست بگیرد و به سوی مسجدالحرام حرکت کند. شما ببینید؛ اگر آدم با هر دو کفش برود، شخصیتش حفظ شده است، اگر هم پابرهنه برود، باز تا حدی شخصیتش حفظ شده است، چون خیلی‌ها پابرهنه می‌روند. اما این که یک کفشش را به دست بگیرد و یکی‌اش را بپوشد، یعنی چه؟ یعنی دیگر خیلی ذلیل است. و این را شما بدانید؛ تا آدم در مقابل خدا ذلیل نشود، اصلاً نمی‌تواند چیزی بگیرد. این ذلت را حتماً می‌بینید، اگر در آن محل آداب را رعایت کنیم، خیلی پیدا است؛ همه احساس ذلت کامل می‌کنند و همه به سوی این خانه که محل غنای محض است می‌دوند، به تعبیر امیرالمؤمنین مثل کبوترها که به لانه‌شان می‌روند، همه به سوی بیت‌الله حرکت می‌کنند. از خودتان نمی‌پرسید: «مگر چه به روز این‌ها آمده است که اینقدر در آن حالت احساس فقر و نیاز می‌کنند؟!؟» منظور این است که می‌خواهند حاجی با انجام این دستورات ذلت خود را بچشد و روحش آماده‌شود برای سلطنت الهی. حرف من اینجاست: «حالا حاجی چقدر باید خون دل بخورد تا این ذلت در مقابل خدا را حفظ کند!» یعنی وظیفه حاجی اینجا خیلی زیاد است و اگر مردم دغانکنند، فرهنگ عبودیت از

زمین برچیده می‌شود. و فرهنگ مکه و منا و عرفه را این حاجی می‌تواند در جامعه پیراکند»

### وظیفه حاجی بعد از حج نسبت به مردم

حاجی بعد از حج دو تا وظیفه داشت؛ یک وظیفه نسبت به خودش و یک وظیفه هم نسبت به مردم، که اصل حرف من در اینجا است، که إن شاء الله نتیجه خوبی برای عزیزان حاضر در این جلسه دارد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وصیتشان به امام حسن و امام حسین علیهما السلام در نامه ۴۷ می‌فرمایند: «والله، الله فی بیئت ربکم» ای پسرانم! ای انسانها! مواظب بیت پروردگارتان باشید، «لا تُخَلُّوا مَا بَقِیْتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تُرِکَ لَمْ تُنَاطَرُوا» مواظب باشید این خانه از حج گزار خالی نشود، اگر خالی شد دیگر شما روی زمین نخواهید بود، فرصت روی زمین ماندنتان از بین می‌رود. چرا؟ برای اینکه مگر مقصد انسان عبودیت نیست؟! و مگر نفرمود: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُون» - یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر برای بندگی. - حالا اگر شما درختهای باغتان میوه نداد، مگر درختها را نمی‌برید؟! چون این باغ را ساختید که فقط میوه بدهد. اگر مسیر عبودیت انسان در زمین از بین برود، زمین از بین می‌رود. چون انسان برای بندگی خلق شده و حج وسیله تحقق این بندگی است، اگر حج محقق نشود، مسیر بندگی از بین رفته و لذا دیگر ماندن انسانها معنی ندارد. امام می‌فرماید: «اگر حج متوقف بشود، دیگر بشر روی زمین نمی‌ماند.» یعنی چه؟ یعنی حج، مقام عبودیت است.

حالا ممکن است برای شما این سؤال پیش بیاید: «مگر همه مکه می‌روند؟». نه، لازم نیست هر سال همه مکه بروند؛ باید حاجیان وظیفه‌شان را بشناسند، مردم هم وظیفه‌شان را بشناسند و تصورشان نسبت به حجاج درست شود، حجاج هم تصورشان نسبت به وظیفه‌ای که به عهده دارند درست شود و مردم هم از حجاج بهره‌برداری نکنند و بدانند چه کار باید بکنند تا آرام آرام فرهنگ عبودیت سراسر جامعه را فراگیرد.

قضیه این طوری است که خداوند طبق آیه ۲۷ سوره حج به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید که خانه را بساز، و بعد «أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» به مردم حج را اعلام کن، «يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» مردم پیاده و سواره از دورترین نقطه‌ها به سوی کعبه می‌آیند. مگر این طور نیست؟! از دورترین نقطه‌های دنیا می‌آیند. این یعنی چه؟ یعنی این حج مثل شعاع نور است؛ می‌آیند نور توحید می‌گیرند و می‌روند و در بین مردم با این نور توحیدی که گرفته‌اند، پخش می‌شوند تا نور توحید و عبودیت حق را در جامعه انسانی بگسترانند. «پس با بقای کعبه، عبودیت می‌ماند. ولذا اگر کعبه ترک شود، دیگر بشر فرصت ماندن در زمین نمی‌یابد.» چون معنی بودنش در این تحقق حج است.

خداوند به حاجی می‌فهماند و به کرات هم می‌فهماند که: امور تو را من به عهده می‌گیرم تا تو در مسئولیت هدایت مردم و نجات مردم از آتش، نگران امور خود نباشی. به قول عزیزان: حج یعنی اینکه خدا خودش را بارها به حاجی نشان می‌دهد که ببین؛ امور تو دست من است. هر کس به حج برود، اگر بخواهد، می‌بیند که اصلاً حج را مشکل کردند تا حاجی را

در دریای مشکل بیندازند و بعد به او بفهمانند؛ بین؛ تا به خودت هستی، هیچ مشکلی از تو حل نمی‌شود، تا به من آمدی همه مشکلاتت حل می‌شود. در این رابطه فقط یکی دو تا نمونه نداریم، من هم نمی‌خواهم با نمونه آوردن مصدع اوقات شما بشوم، این را همه متوجه‌اند.

به حجاج در مراسم حج بدون استثناء قلب رسول الله ﷺ را نشان می‌دهند. قلب رسول الله هم طبق آیات قرآن، غم مردم است. خود خدا در معرفی رسول الله ﷺ می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ» ای آدمها! یک پیامبری از جان خودتان به طرفتان آمده‌است، «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ» خیلی برایش سخت است که شما اذیت بشوید. حالا شما ببینید، اگر قلبمان قلب غصه برای مردم بشود، ما به قلب پیامبر ﷺ نزدیک می‌شویم، و قلب پیامبر ﷺ هم محل قرآن است. یکی از چیزهایی که در محضر حضرت رسول ﷺ، خدا به لطف و کرمش کمک کرد متذکر شدم، همین مسأله است که خدایا! این قلب پیامبر ﷺ، چه قلبی است؟! ما که اصلاً طاقت فهمش را نداشتیم. قرآن می‌گوید: برای پیامبر ﷺ خیلی سخت است که شما اذیت بشوید. «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ»؛ خیلی دلش می‌خواهد شما مؤمن بشوید، و به مؤمن شدن و نجات یافتن شما حریص است، «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» و نسبت به مؤمنین هم یک محبت خاصی دارد.

حالا جمله من این است: «حاجی مأمور شده‌است که غم مردم داشته باشد» غم مردم داشتن این است که غصه بخوریم که چطوری این مردم را نجات بدهیم؟ و این، قسمت سیر «إلى الخلق»ی حاجی است. یعنی باید مثل پیامبر ﷺ غصه مردم را بخورد، که البته این مرحله بعد از سیر «بالحق



فی الحق» عملی خواهد شد. اول حاجی باید حق شناس باشد، یعنی حق و حقیقت را بشناسد، اگر نه وقتی می‌خواهد به مردم کمک کند ضرر می‌زند. حتماً می‌شناسید افرادی که می‌خواهند به مردم کمک کنند، اما چون حق را نمی‌شناسند، هم خودشان را بدبخت کردند هم مردم را. باید حاجی اول از حق برخوردار باشد تا بتواند به مردم کمک کند. در موسم حج با انجام مناسک حج محمدی ﷺ به لطف الهی قلبی نصیب حاجی می‌شود که دیگر نمی‌تواند نسبت به سرنوشت انسانهای منحرف بی‌تفاوت باشد و غصه نخورد، و این لطف، لطف خیلی بزرگ است، چون خدا حاجی را به قلب پیامبرش ﷺ نزدیک کرده است. پس حاجی باید بداند وظیفه‌اش پس از برگشت از حج آن است که غم مردم بخورد، و هرچه در این حالت خود را بهتر حفظ کند، نور حج برایش می‌ماند و رشد می‌کند. از آن طرف هم که وضع اقتصادی‌اش بد نیست؛ مسئولیت اموراتش را خدا به عهده گرفته است، چون پس از برگشت از حج، به قلب پیامبران نزدیک شده. مولوی در این رابطه دارد که در دوران چوپانی حضرت موسی ﷺ؛

گوسفندی از کلیم‌الله گریخت      پای موسی آبله شد، نعل ریخت  
در پی او تا به شب در جستجو      و آن رمه غایب شده از چشم او

خلاصه گوسفند فرار کرد و حضرت موسی ﷺ از سر صبح تا شب به دنبال او دوید و با هزار سختی و خستگی آن را گرفت.

گوسفند از خستگی شد سست و ماند      پس کلیم‌الله گرد از وی نشانند  
کف همی مالید بر پشت و سرش      می‌نوازش کرد همچون مادرش

نیم ذره تیرگی و خشم، نی غیر مهر و رحم و آب چشم، نی گفت گیرم بر مَنّت رحمی نبود طبع تو بر خود چرا استم نمود؟ تازه حالا که آن را گرفته، گریه می کند و غصه می خورد که چرا به خودت رحم نکردی و این قدر خودت را خسته کردی؛ و دارد آن را نوازش می کند. مولوی در ادامه می گوید:

باملائک گفت یزدان آن زمان که نبوت راهمی زبید فلان یعنی حضرت حق با دیدن این همه دلسوزی که موسی علیه السلام برای آن گوسفند نمود، فرمود: این انسان شایسته پیامبری است.

پس حاجی تماس گرفته به قلب پیامبر، تمام وجودش می شود محبت به مردم، دیگر بیش از آن که بر دزد و قاتل خشم کند، غصه می خورد چه شد که تو مجبور به دزدی شدی؟ و چرا کار به آن جا کشید که غضب بر تو چیره شد و مبادرت به قتل کردی؟ آری؛ بالاخره باید برای دزد و قاتل حکم خدا را جاری کرد، ولی غصه او را خوردن لازمه قلبی است که می خواهد به قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شود.

«پس حاجی باید غم مردم بخورد اما محمدوار صلی الله علیه و آله و در سیر عبودیت مردم مثل پیامبر از هیچ آزاری نهراسد و میدان را خالی نکند. بنابراین باید از این طریق به پیامبر خدا نزدیک شد.»

شما همین جا اولین مشکلاتان شروع می شود؛ که چطوری از هیچ آزاری نهراسیم؟! جواب این است که به خود پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک بشو، مسلم قلب پیامبر صلی الله علیه و آله، قلب کعبه است. بحثش اینجا نیست، در جای خودش ادله ای دارد. به خود پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک بشو، خودشان کمکت می کنند. تو

که عقلت نمی‌رسد، اما تو بخواه، بین چه مسئولیت مشکلی را به عهده‌ات گذاشته‌اند. «باید به پیامبر خدا ﷺ نزدیک شد و لذا از او مدد گرفت تا همچنان که او این مسئولیت را بتمامه به انجام رساند، ما نیز در راه نماییم.» زیارت رسول الله ﷺ و ائمهٔ بقیع علیهم السلام هم در این راستا در تجهیز حاجی برای انوار حج و و ابلاغ فرهنگ حج به جامعه کمک می‌کند، که فعلاً وارد این قضیه هم نمی‌شویم.

بنده هم مثل شما، زیارت حضرت رسول ﷺ را در روزهای شنبه بارها می‌خواندم، در همان ابتدا می‌خوانی: «قَدْ بَلَّغْتَ رِسَالَاتِ رَبِّكَ وَ نَصَحْتَ لِمِائَتِكَ ..... وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً حَتَّى آتَيْكَ الْيَقِينَ .....» یعنی؛ تو آن‌طور که باید، رسالت را به مردم ابلاغ کردی و امت خود را نصیحت نمودی و با تمام خلوص خدا را عبادت کردی تا به یقین رسیدی. «یقین» در این جا یعنی «فوت کردن». بله عموماً روزهای شنبه این زیارت را می‌خواندیم و فکرمی کردیم می‌فهمیم، بعد در محضر حضرت در مدینه دیدیم نه؛ این سلام که ائمه اطهار علیهم السلام به ما آموزش داده‌اند، خیلی حرف است، طوری که اصلاً نمی‌توانم این جا بگویم، چون باید مقدماتی بچینیم. حداقلش این است که فهمیدیم خیلی زحمت دارد که آدم تمام ابعاد این دین را با تمام ظرایفش بدون حتی یک سهل انگاری، همه‌اش را به بشریت برساند. ما با اینکه مدت‌ها این زیارت را می‌خواندیم، ولی بعد دیدیم این یک کار عادی نبوده است خیلی خون دل خورده است، و یک دلسوزی فوق‌العاده نسبت به مردم و یک عبودیت محض در کار بوده که پیامبر ﷺ را موفق به انجام این مأموریت بزرگ کرد. من خودم قبل از اینکه اینجا بیایم تا این عرایض

را خدمتتان طرح کنم، داشتم این‌ها را می‌نوشتم، واقعاً به خدا گفتم: خدایا! اگر خودت کمک کنی که این مطالب یک نظمی پیدا بکند تا حرفهایم را در حداقل زمان بزنم، به خودی خود، هرگز موفق نمی‌شوم. شما ببینید؛ یک کمی می‌خواهی حرفی را بزنی که برای مخاطبت ضرر نداشته باشد، می‌بینی؛ وای! چقدر مشکل است! بله کاری ندارد من وقت شما را بگیرم و خودخواهانه بروم بگویم من حرف خودم را زدم، ولی بدنم باید بلرزد که بدون ضرر به شما حقیقتی را خدمتتان عرضه کنم. بعد آدم حساب می‌کند که پیامبر ﷺ چه کار کرده است؟! «عرض کردم؛ اگر خدا کمک کند یک روز مقدماتش را بگویم، إن شاء الله روشن می‌شود غم پیامبرانه داشتن یعنی چه. یک لطف خوبی که خدا در محضر حضرت رسول ﷺ به ما کرد، این بود که چقدر پیامبر ﷺ برای نجات انسان‌ها صدمه خورده و سختی کشیده است! «حَتَّىٰ أَتَاكَ الْيَقِينُ»؛ یعنی تا زنده بود از پای ننشسته، تا روز آخر و ساعت آخر عمرش این همه صدمه خورده است تا این تحفه بزرگ الهی را درست به مردم برساند. حالا شما حساب کنید؛ وظیفه حاجی چقدر سنگین است! ولی از چه طریقی مشکل حل می‌شود؟ از طریق کمکی که خود پیغمبر خدا ﷺ می‌کند.

### سلام به پیامبر خدا در ابتدای ورود به خانه خدا

این آخرین قسمت عرض من است تا بحث جمع بشود، و این برای خود من هم نکته عالی بود. شما وقتی می‌خواهید بروید به طرف خانه خدا در روبروی مسجد الحرام می‌ایستید و به پیامبر ﷺ سلام می‌کنید؛ به چه

کسی سلام می‌کنید؟ مگر نباید علی‌القاعده در کنار خانه خدا با خدا راز و نیاز کرد؟! اما به شما دستور داده‌اند به پیغمبر سلام کنید، خیلی عجیب است! اول می‌گویند به پیغمبر اسلام سلام کن بعد می‌گویند به همه پیغمبران سلام کن، بعد می‌گویند دوباره مخصوصاً به پیغمبر اسلام و خلیل الله حضرت ابراهیم علیه السلام سلام کن. چرا؟! خیلی حرف است! بزرگان ما یک حرفی زده‌اند که حرفی خوب و حسابی است؛ می‌گویند: آدم به کسی سلام می‌کند که آن‌جا حاضر باشد. یکی از بزرگان می‌گوید: وقتی من به مسجد الحرام وارد شدم، دیدم همه پیغمبرها آن‌جا هستند. برای همین هم سلام کردن منطقی است. ممکن است شما بگویید: ما که حس نمی‌کنیم! ولی حداقلش این است که سلام در حالت اجمالی انجام می‌دهید. یعنی روی هم‌رفته روحتان توجه به حضرت یعنی آن ذات قدسی دارد و با سلام دادن روح را متوجه این حقیقت می‌نماید. یعنی شما سلام اجمالی می‌کنید، جواب اجمالی هم می‌شنوید. قلبتان می‌فهمد، هر چند که شما ملتفت نشوید. بعد آرام آرام یک چیزهایی متوجه می‌شوید. بعد که قیامت شد، می‌بینید؛ سلام کردید و پیغمبرها هم به شما جواب دادند. این‌جا همان حج را به شما می‌دهند. کدام حج را؟ حجی که شما پیغمبرها را دیده‌اید و آنها هم شما را دیده‌اند و مراد از انجام شده است. این مراد در قلبتان واقعاً اتفاق افتاده است، در قیامت که پرده‌ها عقب رفت قلبتان را روبه‌روی خودتان دیدید، حج حقیقی را روبه‌روی خودتان می‌بینید. شما به پیغمبر و جبرائیل تأسی کرده‌اید، حالا نمی‌خواهیم بحثش را عرض کنیم. این، یک نکته.

نکته دومی که می‌خواهم در همین مطلب که «چرا سلام می‌کنید؟» عرض کنم، این است که یعنی ای پیامبر! سلام بر تو، که تو واقعاً این حج را خیلی خوب به ما دادی، یعنی شما اولاً سلام می‌کنید بالأخص به پیغمبر اسلام، پس واقعاً پیامبر ﷺ باید قلب حج و قلب خانه خدا باشد. و هر چیزی هم که متعالی‌تر است، حاضرتر است. یعنی اینجا شما قبل از اینکه خانه را ببینید، پیامبر را می‌بینید - به اعتبار سعه خودتان - شما که نمی‌توانید خدا را مستقیماً ببینید. بزرگان ما می‌گویند: به قصد لقاء الله به سوی کعبه بروید، ولی تا با نور پیامبر ﷺ آشنا نشوید، لقاء الهی واقع نمی‌شود، چرا که قلب کعبه، پیامبر است، چون قلب کعبه، شریعت است، و تا شریعت را از قلب پیامبر ﷺ نگیری، خانه خدا را ملاقات نمی‌کنی؛ مقداری سنگ می‌بینی. وقتی شریعت را از قلب پیامبر ﷺ گرفتی، آن شریعت تو را به ملاقات خانه خدا می‌رساند و ان شاء الله به لقاء الهی می‌رسی. پس اول باید به پیامبر ﷺ سلام کرد.

آن وقت ان شاء الله به لطف الهی به جایی می‌رسید که متوجه می‌شوی قلب پیامبر ﷺ، حضرت علی (علیه السلام) است؛ چون خودش فرمود: «عَلَيْ نَفْسِي» و علی بن ابی طالب (علیه السلام) یعنی ولایت. یعنی باطن شریعت، چون باطن شریعت ولایت است. برای همین هم شما ان شاء الله بعد از عید قربان به لطف الهی به عید غدیر می‌رسید، آنهایی که می‌رسند خیلی چیز به دست می‌آورند. باور بفرمایید نمی‌شود زندگی منهای پیامبر، یعنی اصلاً نمی‌شود زندگی منهای ولایت. و آن ولایت اصلی هم که یعنی اهل البیت (علیهم السلام)، یعنی به هر کسی محبت به اهل البیت را نمی‌دهند، این را به کسی که به قلب

پیامبر ﷺ برسد می دهند، باید از ظاهر به باطن سیر کرد. اگر کسی به پیامبر رسید به قلب پیامبر هم می رسد و آن وقت هدیه حج او، حبّ اهل البیت علیهم السلام می شود؛ که در مبحث «مبانی نظری و عملی حب اهل البیت» عرض کرده ایم که چگونه نتیجه لقاء الهی و نتیجه به نهایت رسیدن دینداری انسان، حب اهل البیت خواهد بود.

حالا شما حساب کنید در حج به چنین پیامبری سلام می کنید! پیامبری که خیلی قیمتی است، خیلی زحمت کشیده است، خیلی خون دل خورده است تا دینی را که این حج و این نماز را دارد، به ما برساند. حالا به چنین پیامبری سلام می کنید، و بعد هم به شریعت سلام می کنید، پس عملاً آنجا انسان با جامعیت شریعت روبه رو می شود.

و یادتان باشد؛ حج حاصل زحمت همه اولیاست. در روایت داریم که حضرت آدم هزار بار حج رفتند، هفتصد بار حج تمتع انجام داده اند و سیصد بار به اصطلاح حج عمره رفته اند. راوی می گوید که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانتان بروم! من چهل سال است در محضر شما هستم، هنوز هم از مسائل حج می گوئید و تمام نمی شود. می گویند: چه بگویم از حجی که دوهزار سال قبل از حضرت آدم به پا بوده است؟! اینها نشان می دهد که پس همه پیامبران زحمت کشیده اند تا این حج برپا شده است و الآن روحشان آنجاست محور روحشان در خانه خداست. ما سلام به همه انبیاء می کنیم به خصوص به خلیل الرحمان که حج را با شکل ناب توحیدی اش پایه گذاری کرده اند و این شده است که امروزه هست.

## بقای اسلام، در احیای حج است

حاصل همه حرف‌ها این بود که از این زاویه که عرض کردیم؛ ما یک تصور صحیحی إن شاء الله از حج داشته باشیم. حیف است این حج هر ساله برگزار بشود اما آن روح توحیدی در جامعه دمیده نشود. آنهایی را که به مکه می‌روند دعا کنید، یکی از دعاهایی که امام زمان دارند این است که به حجاج باید دعا کرد تا اینها از حجتشان استفاده کنند، چون این طوری در واقع به خودتان دعا کرده‌اید. اگر حجاج در حجتشان ضعیف حاضر بشوند، سیرشان به سوی خلق ضعیف می‌شود. که متأسفانه بعضاً شما دیده‌اید این طوری می‌شود، خیلی باید غصه بخورید.

بعد هم باید اصلاً تصورمان درست بشود؛ اگر حاجی بداند که باید برود کار حسابی بکند و برای ما بیاورد، دیگر غصه نمی‌خورد که این سوغاتی را نخریده‌است و کم خریده‌است، اصلاً دین و دنیایش عوض می‌شود.

همه حرفها را برای یک کلمه گفتم؛ ما وظیفه‌مان احیای حج محمدی صلی الله علیه و آله است. به قول آیت‌الله جوادی «حفظه الله تعالی»؛ بعد از انقلاب، امام «رحمة الله علیه» حج نرفتند ولی حج را احیا کردند. دائماً حج باید احیاء بشود، یعنی اگر می‌خواهید اسلام بماند باید حج را احیاء کنید. اگر بخواهید حج احیاء بشود، اول باید تصورمان درست بشود. اینها که من گفتم، خدا می‌داند به اندازه بضاعت خودم بود، یعنی اینها که عرض کردم خیلی کم است.



نَسْتُكَ وَ نَدْعُوكَ يَا اللَّهُ! ... يَا اللَّهُ! يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ! يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ!  
ثَبَّتْ قُلُوبَنَا عَلَى دِينِكَ، وَ ثَبَّتْ أقدامَنَا عَلَى صِرَاطِكَ. اللَّهُمَّ أَخْرِجْ حُبَّ  
الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِنَا، وَأَذِقْنَا حَلَاوَةَ ذِكْرِكَ وَ لَذَّةَ مَغْفِرَتِكَ.

پروردگارا! خدایا! قسم به توحیدی که به انبیاء و اولیائت دادی، ما را  
از بهره‌هایی که پیامبر ﷺ به کمک حضرت جبرائیل، در متن زمین به‌عنوان  
سنت حج گذاشت، محروم مگردان.

خدایا! با معرفت و محبت به خودت، محبت و معرفت پیامبر و آل او را  
در جان ما بیش از بیش شعله‌ور بگردان.

«والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته»